

تاثیرات ناگوار «بازی بزرگ» (Great Game) بر تعیین سرحدات یا حدود جغرافیایی افغانستان معاصر

قبل از آنکه به بیان و توضیح اصل موضوع بپردازیم، قابل یاد آوری میدانم که، طی روزهای اخیر برادر محترم صدیق متین در برنامه خاص تلویزیونی اش زیر نام «خط دیورند» که از طریق تلویزیون «آریانا - افغانستان» پخش و نشر گردید، جوانب مختلف قضیه پشتونستان (پشتو نخوا) را به بررسی گرفته و از تعداد روشنفکران، قلم بدستان و متخصصین تاریخ معاصر افغانستان عزیز تقاضا بعمل آورد تا در پروگرام موصوف شرکت نموده و به توضیح جوانب مختلف موضوع مورد نظر و زوایای تاریک تاریخ کشور روشنی اندازند.

همین موضوع مرا نیز وا داشت تا در مورد سرحدات افغانستان خصوصاً سرحدات شرقی، جنوب و جنوب شرقی کشور غرض درک و فهم بیشتر از زاویه دیگری (جغرافیایی - جیوپولیتیک) روشنی اندازم و عوامل موثر جغرافیایی بر اتخاذ تصمیم سیاسی و تعیین مرز های جغرافیایی افغانستان را تا حد امکان و حدود صلاحیت های خویش توضیح و تشریح دارم.

ازینرو غرض ریشه یابی و بیان بهتر مطلب لازم است تا موضوع را از اواخر قرن ۱۵ میلادی طور عاجل و گذرا پیگیری نموده و به سرعت خود را به رودایدها، وقایع و حوادث تاریخی قرن ۱۹ میلادی رسانده و مکتبی بر آن داشته باشیم تا خوبتر در متن موضوع داخل شده و به درک و فهم بهتر سیاست جغرافیایی (جیوپولیتیک) دو ابرقدرت وقت نائل آیم.

سفر واسکودگاما پرتگالی در سال ۱۴۹۸م (اواخر قرن ۱۵م) به ساحل جنوبی هند (کالیگیت که بعداً به کلکته معروف گردید) راه را غرض تصرف مستعمرات انگلیس در نیم قاره هند باز نمود. بعد از تسلط پرتگالی ها بر هند (۱۶۶۲م) دولت پرتگال ایالت بمبی را به چارلز دوم پادشاه انگلستان تحفه داده و او نیز ایالت مذکور را به کمپنی هند شرقی واگذار کرد. امپراتوری بریتانیا از نیمه قرن هفدهم به بعد هند را تدریجاً از تسلط راجاها و امپراتوران گورگانی خارج ساخته و نیز پرتگالی ها را از صحنه رقابت بیرون کشیده و خود بر اوضاع مسلط و از دیگر رقبایش پیشی گرفت.

از جانبی هم در نیمه دهه دوم قرن ۱۸م نواسه اورنگ زیب (فرخ شیر) مریض و کمپنی هند شرقی یک تن از دوکتوران خویش بنام «هلمتن» را غرض تداوی اش فرستاده و بعد از مداوا اورنگ زیب در نزدیکی کلکته اجازه خرید ۴۰ قریه را به کمپنی مذکور داده تا از آن به میل خویش استفاده نماید، که این دوره را میتوان آغاز مستعمره سازی بریتانیا در هند نامید. انگلیس ها بعد از جنگهای شدید پلاسی ۱۷۵۶م بر هند تسلط حاصل نموده و در سال ۱۷۷۴ میلادی اولین گورنر جنرال (وارن هشتنگر) کمپنی هند شرقی وارد هندوستان شد. در همین سال انگلیس ها از جنوب و شرق هند جانب شمال حرکت نموده تا پنجاب، سند و حوزه دریای آبا سین را تصرف نمایند.

اروپای آنروز به خوبی میدانست که امپراتوری بریتانیا بالای هندوستان زنده است. اگر لندن مغز متفکر این امپراتوری را تشکیل میدهد، هند حیثیت قلب آنرا داشته که خون ثروت، رفاه و عزم را در رگهایش پمپ مینماید و آنرا حیات میبخشد. در چنین اوضاع و شرایط رقبایی دیگر انگلستان از جمله فرانسه زمان ناپلیون بناپارت (۱۷۶۹م - ۱۸۲۲م) و روسیه تزاری (کاترین دوم و پسرش پاول - الکساندر اول) انگلیس را دشمن و رقیب خویش دانسته و قصد داشتند تا هند را از تسلط انگلستان خارج سازند.

ناپلیون به خوبی میدانست که شاه رگ حیاتی بریتانیا، هندوستان میباشد. ازینرو وی در جستجوی راه های غرض فتح هند برآمد و چون حاکم و فرمان روی آبهار، انگلستان بود، لذا ناپلیون دریافت تا از راه خشکه (فارس و افغانستان) بر هند لشکر کشی نماید.

دولت بریتانیا با درک مسئله غرض پیشبرد استراتژی نظامی اش در پی مسدود ساختن تمام راه های ورودی به هندوستان یعنی راه های که احتمال حمله ناپلیون از آن طریق بر هندوستان متصور بود (فارس، افغانستان، سند و پنجاب) برآمد.

بعداً چنانچه معلوم شد ناپلیون نتوانست ازین راه بر بریتانیا فایق آید و در فکر آن شد که بعد از موافقت نامه صلح تسلیم (۷ جولای ۱۸۰۷م - اتحاد روسیه و فرانسه) بر نیم قاره هند بعد از عبور از افغانستان حمله نماید.

این پلان ناپلیون سبب تحریکات بیشتر انگلستان گردیده و مسئولین هند بریتانوی توجه جدی خویش را به سرحدات غربی نیم قاره هند مبذول داشتند.

از جانبی هم بعد از وفات تیمور شاه (۱۹ می ۱۷۹۳م) شاه زمان پسرش به قدرت رسیده و آرزوی آنرا داشت تا بر هند که درین زمان انگلیسها بقدر کافی در آن پایگاه های مستحکمی داشتند حمله نموده، آنرا مطیع و ثروت های بیشمار بدست آرد.

لذا دولت هند بریتانوی نماینده خویش سرجان مالکم را به دربار شاه فارس فرستاده تا او را بر ضد افغانستان از یکطرف و فرانسه از جانب دیگر تحریک نماید (۱۸۰۰م) که یک سال بعد آن (۱۸۰۱م) معاهده دوستی بین انگلستان و فارس به امضاء رسید. طبق این نظر هرگاه دولت فارس با پلان انگلیس موافقه نماید در آن صورت فارسها اجاره آنرا خواهند داشت تا بر حریم افغانستان تجاوز نموده و هرات را تصرف نماید. زیرا هرات دارای موقعیت حساس جغرافیایی در منطقه بوده و انگلیسها حتی حاضر بر آن بودند تا خود غرض دفاع و حفاظت از هرات که حیثیت در ورودی به سند و پنجاب را داشت داخل جنگ شوند، که بعد دولت انگلیس ازین تصمیم خویش پشیمان شده و فارس ها را سپاهیان نا مطلوب غرض دفاع از هرات خواندند. دولت انگلستان طبق نظریات مالکم در مورد افغانستان سیاست دوگانه ذیل را در پیش گرفت:

- شاه هان و امیران افغان را در بین خود شان غرض گرفتن تاج و تخت مصروف جنگهای داخلی ساخته تا متوجه حرکت انگلیس ها جانب غرب نشوند.
- طبق پلان طویل المدت دولت انگلیس، افغانستان باید از خارج تجرید تا با هیچ کشور خارجی دیگری بدون موافقت قبلی دولت انگلیس تماس حاصل ننماید.

در سال ۱۸۰۱م روسها بر گرجستان که تا آن وقت جز قلمرو امپراتوری فارس به شمار میرفت حمله نموده و در ۱۸۰۵م به جنوب کوههای قفقاز رو آورد و شهر های مهم آنجا (ایروان، دربند و باکو) را تصرف نمودند. فتح علی شاه قاجار ازین حرکت سریع روسها به طرف جنوب، به وحشت افتاده و به موجب قرار داد ۱۸۰۱م (اتحاد فارس و انگلیس) به انگلستان مراجعه نموده و طالب کمک گردید. ولی دولت انگلیس بنا بر تفاهم قبلی با روسها در برابر فرانسه از دادن کمک به دولت فارس خوداری نمود. فرانسه زمان ناپلیون بناپارت که مترسد اوضاع بود از فرصت استفاده نموده در سال ۱۸۰۵م و ۱۸۰۶م نماینده گان خویش را به دولت فارس فرستاد و دولت فارس که از جانب انگلیسها نا امید شده بود در سال ۱۸۰۷م نماینده خویش را به فرانسه فرستاده و در همین سال معاهده اتحاد و همکاری را با فرانسه غرض نجات خویش از ترس پیشروی روس ها به جانب جنوب به امضاء رسانید. درین معاهده فرانسه متعهد گردید تا از منافع فارس در برابر پیشروی روسها حمایت نماید. همین طور دولت فارس متعهد گردید تا با تمام نیرویش افغانها را بر ضد انگلیسها متحد ساخته و جانب هند بریتانوی لشکر کشی نماید. ازینرو دولت انگلیس از راه خلیج عربی (جزیره خارک) فارس را تهدید نمود و دولت فارس که چشم امید بر فرانسه داشت میاوسانه دوباره با انگلیس سر سازش را در پیش گرفته و در سال ۱۸۰۸م سفیر انگلیس را به دربار پذیرفت و موجب معاهده ۱۸۰۹م که بین سفیر انگلستان و صدراعظم فارس به امضاء رسید، انگلستان متعهد گردید تا فارس را در برابر پیشروی و تجاوز روسها کمک نموده و دولت فارس در صورت حمله دولت افغانستان بر هند بریتانوی از عقب بر آنها حمله نموده و خطر احتمالی را از بین بردارد.

و اما درین زمان افغانستان چنانچه قبلا اشاره شد، بین برادران سدوزائی (پسران تیمود شاه) غرض گرفتن تاج و تخت قدر کافی ضعیف شده و دارای اقتصاد ورشکسته بود که به هیچ وجه به تنهایی نمی توانست به عملیات نظامی علیه متصرفات انگلیس جانب هند لشکر کشی نماید.

درین موقع دولت انگلیس باز هم سفیر و نماینده خویش را به افغانستان فرستاده و پیشنهاد تدافعی بر علیه اتحاد روس و فرانسه میادرت ورزید (۱۸۰۹م).

در سال ۱۸۰۷م ناپلیون با پاول تزار الکساندر اول پیشنهاد نمود تا متحداً بر هند حمله نموده آنرا از تسلط انگلستان خارج سازند. ولی بزودی مناسبات روسیه و فرانسه بر هم خورده در سال ۱۸۱۰م بعد از شکست فرانسه در برابر روسیه خطر حمله فرانسه بر هند را به کلی رفع گردید و فشار روسیه بر فارس دوباره افزایش یافت. در سال ۱۸۱۳م دولت فارس با شکست اردوی شان در جنگ علیه روسها مجبوراً به معاهده «گلستان» که قسمت بزرگ از متصرفات شان را در قفقاز از دست دادند، تن در داد. از آن به بعد دوره طولانی رقابت بین دو امپراتوری و قدرت بزرگ عصر یعنی روسیه تزاری و بریتانیا شروع که در تاریخ بنام بازی بزرگ و یا (The Great Game) ثبت مییاشد.

از جانبی هم دولت انگلیس بخوبی درک مینمود که دولت فارس بعنوان خط دفاعی هند بریتانوی چندان قابل اعتماد نبوده و «دم گربه ای فارسی» زیر پای «خرس قطبی» بوده که با کشیدن دست نوازش غرض حفظ جان، در کنار امپراتور لم داده و دم میثورانید. از جانبی هم روسیه تزاری میتواند با عبور از خان نشین های آسیای میانه به شمال افغانستان دست یابد. درین مقطع زمانی انگلستان غرض جلوگیری از پیشروی های فزاینده روسیه تزاری به دنبال

احداث دیوار مستحکم دفاعی غرض حفاظت هند بریتانوی برآمد، لذا طرح «بازی بزرگ» (Great Game) را غرض پیشبرد ستراتیژی سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مبنای سیاست جغرافیایی (جیوپولیتیک) پی ریزی نمود. اصطلاح بازی بزرگ (The Great Game) برای بار اول توسط یک نفر جاسوس انگلیسی (Co. Arthur Conolly) کپیتان ارتور کونولی در سال ۱۸۳۷م که مشغول ماموریت در بخارا بود به کار برده شد که بعد توسط Rudyard Kipling (کپلینگ) در سال ۱۹۰۱م در اثر بنامی کیم (Kim) جاویدانه شد.

ساحه را که بازی بزرگ غرض تسلط سیاسی در بر میگرفت، از کوه های پربرف قفقاز در غرب شروع، دشتها، صحرا ها و سلسله کوه های آسیایی میانه، افغانستان، ترکستان چینی و تبت را در شرق احتوا مینمود. طول مجموعی این ساحه ۳۰۰۰Km و عرض آن به ۱۰۰۰Km میرسید. باید یادآور شد که ساحه این بازی به هر اندازه که بزرگ بود ولی محراق آن افغانستان بوده و افغانستان معبر تاریخی آسیایی میانه، شرق میانه و هند بریتانوی را تشکیل میداد. البته قابل ذکر است تمام این فعالیت ها در اوایل قرن ۱۹، هنگامی که روسیه تزاری شروع به باز نمودن راه به جانب جنوب و جنگ قفقاز آغاز شد. با سرکوبی اقوام مسکون قفقازی، روسها نگاه های حریصانه بسوی شرق نمودند، که از لحاظ ساختمان اراضی و توپوگرافی مشتمل بر صحراهای پهناور و سلسله کوه های بلند و بر از برف دریاها و جلگه های سرسبز بوده که خان نشین های مسلمان خیوا، بخارا و خوقند در آن قرار داشت، چنانچه پیشروی روسها به سوی این سرزمین ها زنگ خطر را برای لندن و کلکته به صدا درآورد.

در اوسط قرن نهم آسیایی میانه به ندرت از نظر انداخته میشد، زیرا این مناطق یکی پی دیگری بدست روسها میآفتاد. در سال ۱۸۶۵م شهر برزگ و دارای حصارهای بلند تاشکند را روسها اشغال نمود. سه سال بعد نوبت تمرقند و بخارا رسید و پنج سال بعد روسها بعد از سر بریدن های ظالمانه و خونریزی های وافر خیوا را اشغال نمودند. چنانچه یکی از جنرال های روسی گفته بود: «در آسیا، هر قدر شدیدتر به آنها ضربه وارد شود، به همان اندازه برای مدت های طولانی خاموش خواهند ماند.»

با وجود اطمینان مکرر سن پترزبورگ مبنی بر اینکه این پیشروی ها کدام قصد خصمانه برسوی هند بریتانوی نمیباشد، ولی معلوم بود که هدف روسها تسلط کامل بر آسیایی میانه بوده و قدم بعدی طبق وصایایی پتر کبیر با عبور از افغانستان حمله بر هند بریتانوی بوده است و چنانچه اشاره شد اهمیت حفظ هندوستان برای دولت انگلستان به قدری بود که بناء بر عقیده برخی از سیاستون «امکان زیستن بریتانیا بدون هند وجود نداشت» چنانچه لارد کرزن خود مینویسد: «زمانیکه هند شناخته شده است، سرورانش همواره صاحب اختیار نیمی از جهان بوده اند.» در طی چهار قرن امپراتوری روسیه در هر روز ۵۵ میل مربع و یا ۲۰۰۰۰ میل مربع در سال توسعه میدپذیرفت. در آغاز قرن ۱۹ امپراتوری روسیه و بریتانیا را اراضی به فاصله بیش از ۲۰۰۰ میل از هم جدا ساخته بود، در حالیکه در اخیر قرن مذکور این فاصله به چند صد میل پائین آمده و در منطقه پامیر جایی که سه امپراطوری را با هم وصل مینمود، اراضی به فاصله کمتر از ۲۰ میل این دو امپراطوری را از هم جدا مینمود. جای تعجب نبوده که بسیاری را ترس از آن بود که «روس ها زمانی به اسپ های شان لگام خواهند زد که پا های خویش را در آبهای گرم بحر هند مرطوب سازند.»

اما در کشور انگلستان کسانی که این بازی را تعقیب میکردند، بدو دسته تقسیم شده بودند:

- دسته اول آنانی بودند که شدیداً علیه پیشروی روسها جانب جنوب بوده و چنین استدلال مینمودند که یگانه راه توقف دادن به پیشروی روسها جانب جنوب، تعقیب سیاست پیشروانه (Forward Policy) میباشد. سیاست مذکور در قدم اول مبنی بر تعرض و ایجاد کشورهای حایل و اعمار در سمت حرکت های که احتمال حمله روسها از آن متصور بود میباشد.

دسته دوم به این باور نبودند که روسها بر هند بریتانوی حمله نموده و آنرا از تسلط انگلیسها برهانند. از جانبی هم آنها (روسها) قابلیت حمله نظامی برای انجام چنین کاری را هم ندارند. مخالفین سیاست پیشروی استدلال مینمودند که این مناطق از لحاظ توپوگرافی و ساختمان اراضی دارای صحراهای وسیع، رودخانه ها، سلسله کوه های بلند و پر از برف، راه های صعب العبور و اقلیم خشک و صحرايي، و قبایل جنگجو بوده که نیرو های روسیه بعد از فایق آمد بر تمام این موانع زمانی به هند خواهند رسید که قابلیت جنگی شان را از دست داده و قدرت مقابله با اردو مجهز انگلیس را نخواهد داشت. کونولی یکی از بازیگران سیاست بازی بزرگ در اثر خویش تخت عنوانی «سفری به شمال هند از انگلستان، روسیه، فارس و افغانستان» که در سال ۱۸۳۴ میلادی به نشر رسید امکان پلان عمومی تعرضی روسها را به هند چنین بیان نمود: کونولی استدلال مینمود که تنها از دو خط السیر ممکن اردوی روسیه به هند دسترسی پیدا نماید؛ نخستین آن شامل اشغال خیوا، بلخ، سپس با عبور از هندوکش (مانند اسکندر کبیر) به کابل و از آنجا اردو شان به جلال آباد، گذرگاه خیبر و پیشاور خواهد رسید و بلاخره دریایی سند را برای حمله بر هند عبور خواهد نمود.

- راهی دوم برای جنرال های روسی غرض رسیدن به هند بریتانوی عبارت از اشغال هرات بوده که از آنجا به سوی قندهار حرکت نموده بعد از اشغال کویته و گذرگاه بولان بلاخره بر هند حمله خواهند نمود. روسها میتوانند با گذشت از بحیره کسپین و آستراخان خود را به هرات برسانند. اگر هرات یک بار به دست روسها افتاد، بعداً به فارس ضمیمه میگردد که در آنصورت یک اردو میتواند برای سالها در آنجا وضع الجیش بگیرد و تمام ضرورت هایش را از همان جاه اكمال نماید.

کونولی به خوبی میدانست که افغانها از روسها نفرت داشته و با فارسها که با روسها روابط نزدیک دارند تعصب و خصومت میورزند. کونولی میگفت: « هرگاه افغانها به مثابه یک ملت واحد تصمیم بگیرند تا در برابر مهاجم مقاومت نمایند، هیچ مهاجمی بر آنها پیروز نخواهند شد. در صورتیکه بین خود متفرق، پراکنده و تقسیم شوند، میتوان یک گروه را بر ضد گروهی دیگری استعمال و از ایشان استفاده نمود.»

باقی دارد.....